

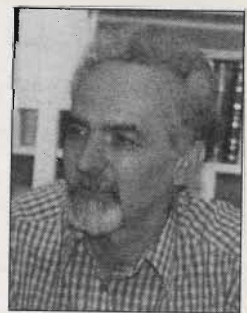
پیشینه‌ی تاریخی مدارسالاری هنوز یکی از مسایل مناقشه‌انگیز نظریه‌ی مردم‌شناسی است. پژوهشگران در مواجهه با شواهد، شاید با اکره متقاعد شوند که جامعه‌ی اولیه اشتراکی بوده و نظام «برادری» در آن بنیان نهاده شده است. اما، هنوز این پیشنهاد را نمی‌پذیرند که برادری مدارسالارانه بود و زنان نیز رهبری اجتماع را به عهده داشتند.

برخی از این مخالفت‌ها از این تصور نادرست ناشی شده که جامعه‌ی مدارسالار تصویر معکوسی از جامعه‌ی طبقاتی است؛ با این استثنا که به جای تسلط اجتماعی جنس مرد، جنس زن برتری اجتماعی داشته است. اسناد، کوچک‌ترین شواهدی از این معکوسی رویداد اجتماعی را نشان نمی‌دهند. به نظر می‌رسد آنان بیشتر بر این نظراند که نظم اجتماعی مدارسالارانه هرگز وجود نداشته است.

نتیجه‌ی مذکور، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که مدارسالاری «کمونیسم اولیه» از سرکوب بخشی از جامعه به وسیله‌ی بخش دیگر جلوگیری کرده و نیز از مشخصه‌های ستمگرانه‌ی جامعه‌ی طبقاتی نظیر ستم جنسی مانع شده است. در مطلب بعدی، فعالیت‌های تولیدی و دستاوردهای فرهنگی زنان اولیه به مثابه‌ی بنیان مادی موقعیت اجتماعی بالای آنان بررسی می‌شود. این داده‌ها نه تنها افسانه‌ی فرودست بودن زنان را بی‌اعتبار می‌کند، بلکه همچنین این دید مرسوم را که بشریت هرگز از دوره‌ی تاریخی مدارسالارانه عبور نکرده کاملاً رد می‌کند.

یکی از ویژگی‌های بارز سرمایه‌داری و به‌طور کل جامعه‌ی طبقاتی، نابرابری جنس‌هاست. مردان در اقتصاد، فرهنگ، سیاست و زندگی روشنفکرانه حاکم‌اند، در حالی که زنان نقش فرمانبر و سلطه‌پذیر را بازی می‌کنند. تنها در سال‌های اخیر، زنان از آشپزخانه‌ها و مهد کودک‌ها بیرون آمده‌اند و انحصارگری اجتماعی مردان را به چالش طلبیده‌اند. اما هنوز نابرابری اصلی به قوت خویش باقی است.

این نابرابری جنسی، آغاز چند هزار سال پیش جامعه‌ی طبقاتی و تداوم آن را در طول سه مرحله‌ی اصلی برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری به خوبی نشان می‌دهد. به همین



دلیل، به‌درستی سلطه‌گی مردانه ویژگی جامعه‌ی طبقاتی گردیده است. این سلطه‌گی را مالکیت خصوصی، دولت، کلیسا و شکلی از خانواده که در خدمت منافع مردان بوده حمایت کرده و تداوم بخشیده است.

بر مبنای این موقعیت تاریخی، برخی ادعاهای دروغین برتری جنس مذکر رواج یافته است. اغلب این ادیهی تغییرناپذیر پیش کشیده می‌شود که برتری اجتماعی مردان به سبب برتری طبیعی آنان است. مطابق این افسانه‌ها، فرادستی جنس مذکر یک پدیده‌ی اجتماعی ناشی از مرحله‌ی ویژه‌ی تاریخی نبوده، بلکه امری طبیعی است. چنین ادعا می‌شود که برتری فیزیکی و رویکردهای ذهنی مردان ناشی از طبیعت اوست. در حمایت از این ادعا، افسانه‌ی مشابه‌ای درباره‌ی زنان متداول گردیده است. این اصل بدیهی تغییرناپذیر پیش آورده می‌شود که فرودستی زنان به دلیل نقص طبیعی آنان نسبت به مردان است. دلیل چیست؟ ادعا می‌شود که آنان مادرانند! و طبیعت جنس مؤنث را به داشتن موقعیت فروتر محکوم کرده است.

این گفتار، دروغ‌پردازی محض در زمینه‌ی تاریخ اجتماعی و طبیعی است. این طبیعت نبود، بلکه جامعه‌ی طبقاتی بود که مردان را فراتر و زنان را فروتر گردانید. مردان، فرادستی اجتماعی خویش را در مبارزه و پیروزی علیه زنان به دست آوردند. اما این مبارزه‌ی جنسی بخشی از یک مبارزه‌ی بزرگ اجتماعی بود؛ فروپاشی جامعه‌ی اولیه و پدیدار شدن جامعه‌ی طبقاتی. فرودستی زنان، حاصل سیستم اجتماعی بود که نابرابری‌ها، فروتری‌ها، تبعیض‌ها و تحقیرهای بی‌شمار دیگری را آفرید و رواج داد. اما آنان این تاریخ اجتماعی را پشت این افسانه که زنان به‌طور طبیعی از مردان فروترند، پنهان کرده‌اند.

این جامعه، طبقاتی بود، نه طبیعت که زنان را از حق مشارکت در وظایف اجتماعی بازداشت و تأکید اصلی بر وظایف حیوانی - مادری‌شان را جایگزین آن کرد. محرومیت اجتماعی زنان از خلال افسانه‌ی دو سویه انجام گرفت. از یک طرف، مادری، ناتوانی بیولوژیکی را نشان می‌داد که از اندام‌های مادرانه‌ی زنان ناشی می‌گردید. از طرف دیگر - در کنار این -

مادی‌گرایی (ماتریالیسم) عامیانه، مادری را اغلب رمزآلود معرفی می‌کرد. آنان برای تسکین موقعیت اجتماعی و شهروندی درجه دوم زنان، مادران را ستایش کردند؛ هاله‌ی تقدس پوشانند و از «غرایز» ویژه، احساس‌ها و دانشی برخوردار کردند که همیشه فراسوی درک مردان بود. تقدس و تحقیر اجتماعی، دو روی همان سکه‌ی محرومیت اجتماعی زنان در جامعه‌ی طبقاتی هستند.

اما طبقات همیشه در جامعه وجود نداشته است و تنها بیشتر از چند هزار سال پیشینه ندارد. مردان همیشه جنس برتر نبودند؛ زیرا آنان همواره رهبران فرهنگی، صنعتی و روشنفکری نبودند. درست برعکس، در جوامع اولیه، زنان نه تنها تحقیر و تقدس نمی‌شدند، بلکه رهبری فرهنگی و اجتماعی را نیز در اختیار گرفته بودند.

جامعه‌ی اولیه بر پایه‌ی مدارسالاری سامان یافته بود - همچنان که از نامش مشخص است - و زنان در آن سیستم، رهبری اجتماعی را عهده‌دار بوده و سامان‌ده امور جامعه بودند. اما تمایز بین دو سیستم اجتماعی، فراتر از وارونگی نقش رهبری دو جنس است. رهبری زنان در جامعه‌ی اولیه براساس محرومیت اجتماعی مردان بیان نگذاشته شده بود. برعکس، جامعه‌ی اولیه هر گونه نابرابری‌های اجتماعی، فرودستی‌ها یا تمایزات اجتماعی را به رسمیت نمی‌شناخت و کاملاً مساوات‌خواه بود. در واقع، از درون رهبری زنان بود که مردان از شرایط عقب‌مانده‌تر به نقش بالاتر اجتماعی و فرهنگی دست یافتند.

در جوامع اولیه، مادر بودن نشان پستی و بلایا نبود، بلکه بیشتر موهبت بزرگ طبیعی محسوب می‌گردید. مادری به زنان قدرت و حیثیت اجتماعی می‌داد. برای این کار دلایل بسیار خوبی وجود داشت. انسانیت از سلسله‌ی حیوانی پدید آمد. طبیعت تنها به یکی از جنس‌ها - جنس

مؤنث - اندام‌ها و عملکردهای مادری بخشیده بود. این موهبت بیولوژیکی پل طبیعی انسانیت را فراهم کرد. «رابرت پری فایت» این موضوع را در کتاب خود به نام مادران به تفصیل شکافته است. این جنس مؤنث بود که مسؤولیت و مراقبت از تغذیه، پرستاری و حمایت از خردسالان را عهده داشت.

اگرچه - همان‌طور که مارکس و انگلس اظهار داشته‌اند - تمام جوامع در گذشته و حال بر پایه‌ی کار بنا شده‌اند. بنابراین، تنها توانایی زنان در زاییدن نبود که نقش قاطع در تاریخ اجرا کرد، چون همه‌ی حیوانات ماده نیز می‌زایند. برای نوع انسان تعیین‌کننده این بود که مادری به کار منجر گردید و از تلفیق مادری و کار نخستین، سیستم اجتماعی انسان پدیدار شد.

در تاریخ برای نخستین بار مادران کار را آغاز کردند و به همین طریق مسیر انسانیت را گشودند. آنان تولیدکنندگان اصلی، کارگران، کشاورزان و رهبران علمی، معنوی و حیات فرهنگی جامعه بودند. همه‌ی این مزایای اجتماعی به دلیل مادر بودن آنان بود، چون که مادری با کار تلفیق بود. این تلفیق هنوز هم در زبان‌های مردمان اولیه‌ای جاری است که اصطلاح «تولیدگر - زاینده» را به جای مادر به کار می‌برند.

از مباحث فوق نباید چنین نتیجه گرفت که زنان به‌طور طبیعی جنس برتر هستند. هر جنس از تکامل طبیعی پدید آمده و هر یک نقش ویژه و حیاتی خویش را بازی می‌کنند. اگرچه ما اگر همان معیار «رهبری اجتماعی» را که برای زنان گذشته به کار ببریم، امروز برای مردان استفاده کنیم، باید بگوییم که زنان به لحاظ گستره‌ی زمانی مدت بیشتری در رهبری اجتماعی نقش داشتند.

هدف این است که یک‌بار برای همیشه به این افسانه‌ی رایج جامعه‌ی طبقاتی که زنان به‌طور طبیعی و ذاتی فرودست‌تر از مردان هستند پایان داده شود.

مؤثرترین راه برای نشان دادن این موضوع این است که ابتدا جزئیات سابقه کار زنان اولیه را بیان کنیم.

کنترل مواد غذایی

تقاضای غذا از ضروری‌ترین نیازهای هر جامعه است. هیچ شکل بالاتری از کار ممکن نمی‌شود، مگر آن‌که مردم به غذا نیاز داشته باشند. در حالی که حیوانات براساس شکار روزانه زندگی می‌کنند. اگر انسان بخواهد پیشرفت و توسعه کند، باید تا اندازه‌ای ذخیره‌ی مواد غذایی خویش را کنترل کند. به این معنی که نه تنها خوراک کافی برای امروز بلکه اضافی برای فردا نیز فراهم آورد و توانایی نگهداری ذخیره برای مصرف آینده را نیز داشته باشد.

از این نقطه نظر، تاریخ انسان می‌تواند به دو دوره متمایز تقسیم شود: دوره‌ی گردآوری خوراک، که صدها هزار سال طول کشید و دوره‌ی تولید خوراک که با اختراع کشاورزی و پرورش دام شروع شد و بیش از هشت هزار سال از عمر آن گذشته است. معمولاً آن را تقسیم جنسی یا تقسیم کار بین جنس زن و مرد توصیف می‌کنند. کودکان وقتی به سن بلوغ می‌رسیدند به سهم خودشان در کارها کمک می‌کردند؛ دختران کارهای مربوط به زنان و پسران کارهای مربوط به مردان را یاد می‌گرفتند. ماهیت این نوع تقسیم کار جنسی در روش‌ها و انواع گردآوری خوراک متفاوت بود. مردان، شکارچیانی بزرگ بودند؛ کاری تمام‌وقت که آنان را برای زمانی کوتاه‌تر یا طولانی‌تر از خانه یا چادر دور می‌کرد. زنان نیز تولیدات گیاهی اطراف چادر یا محل سکونت‌شان را جمع می‌کردند.

اکنون باید این نکته را دریافت که به جز نواحی مخصوص معدود در جهان، در مراحل تاریخی معین، بیشترین منابع تأمین ذخایر غذایی حیواناتی نبودند که به‌وسیله‌ی مردان فراهم می‌آمدند، بلکه سبزیجاتی بودند که به یاری زنان تهیه می‌شدند. ■